

# دوام اثر و تقدیر نویسنده

● اسماعیل یوردشاهیان اورمیا\* [www.yourdshahian.com](http://www.yourdshahian.com)

کتاب

دانشگاه برون - کتابخانه - دوشنبه ۱۲۷ اکتبر ۲۰۰۸: در آبانماه ۱۳۷۶ (اکتبر ۱۹۹۷) در کنفرانس ادبیات معاصر اروپا که در شهر مالمو - سوئد برگزار شده بود در سخنرانی خود نخستین بار مرگ متن را مطرح کردم و بعد در سال ۱۳۸۴ در مقدمه کوتاه کتاب شعر خود «آوازه‌های اورمیا» مرگ و پایان شعر را اعلام داشتم و در پی طرح سؤال‌هایی از طرف بسیاری از دوستان و دانشجویان در طول این چند سال گذشته در مقاله‌ای تحت عنوان (مرگ شعر در زبان شکسته و معرفت پنهان شده) که در شماره ۸۷ سال ۱۳۸۷ مجله وزین گلستانه منتشر شد به بحث تحلیلی در موضوع مرگ شعر پرداختم. اکنون موضوع مرگ و یا زودمرگی نویسنده به‌خصوص نویسنده ایرانی طرح و مورد بحث و نظر است. با خوانش عنوان مسئله این سؤال در ذهن من طرح می‌شود که آیا زودمرگی فقط برای نویسنده ایرانی است یا مسئله تمام نویسندگان جهان است و فراتر از آن آیا مسئله زودمرگی متن و اثر نیز مطرح نیست؟ چرا بعضی از آثار با همه موانع و عدم توجه و تبلیغ مطرح و ماندگار می‌شوند اما بسیاری از آثار با همه حمایت و تبلیغ، عمری کوتاه دارند. علت آن در چیست؟ قصد دارم مسئله و موضوع را از منظر و دیدگاه دیگر و یا بهتر بگویم به‌گونه دیگری مورد

بررسی قرار دهم اما پیش از آن از منظر عمومی و مسائل جامعه جهانی این مسائل را باید در نظر داشت. مسائلی چون:

مشکلات زیستی و جمعیتی و گسترش شهرها و شکل‌گیری فرم دیگر زیست انسان در گسترده ارتباطات و وسائل ارتباط جمعی به‌خصوص اینترنت و اقتصادی شدن هر روزه زندگی آدمی. حقیقت این است در قرنی که به‌سر می‌بریم کتاب و به‌خصوص آثار ادبی (شعر و رمان) دیگر آن جایگاه



گروه تصویر

قرن‌های گذشته به‌خصوص قرن هجده و نوزده و اوایل قرن بیستم را ندارند. آن زمانی که رمان‌هایی چون «مادام بوواری» و یا «جنایت و مکافات» و یا «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» و یا «اولیس» و... هزاران خواننده داشت و نویسندگان جایگاه و به‌خصوص پایگاه اجتماعی خاصی داشتند، دیگر تمام شده. اکنون متأسفانه در سطح جهان توجه به رمان و شعر در سطح عمومی تقلیل یافته است. در فرانسه، آلمان و دیگر کشورهای اروپایی تیراژ کتاب شعر به سطح ۵۰۰ نسخه رسیده و رمان دیگر از آن توجه گذشته برخوردار نیست. جدا از مشکلات و سرگرمی‌های دیگر، فزونی تعداد نویسندگان و آثار سرگرم‌کننده نه‌چندان معتبر ماندن اثر در ذهن و حافظه جامعه را بسیار دشوار کرده است و این سؤال را پیش آورده که آیا دوران رمان و شعر تمام شده و یا این‌که با این همه مسائل رمان و شعر خواهند ماند و خواننده خواهند شد؟

شاید بتوان ذهنیت مرگ‌اندیش امروز را برخاسته از تأثیر یأس فلسفی و پایان بسیاری از پدیده‌های دوران مدرن و معاصر دانست تا آن‌جا که در جریان دگردیسی فکری و دیالوگ در افق‌های فرازیستی (پایان تاریخ)، (مرگ تراژدی)، (پایان فیزیک)، (مرگ فلسفه) و (مرگ شعر) اعلام شده است که همه این‌ها نشان‌دهنده یک معناست یعنی پایان یک دوران و ضرورت تغییر و دگردیسی در تمام سطوح. و در جریان همین دگردیسی‌ست که بسیاری از اندیشه‌ورزان می‌پذیرند که جهان آدمی به اندیشه، فکر، نگرش و تعریف‌های تازه در بودنی دیگر نیازمند است چرا که انسان با دانش و دانستن دیگرسان و آگاه از نیازهای هم‌سویه خود در واهمه‌های دیگرسان زندگی همیشه در ترس و اضطراب مرگ به‌سر می‌برد. البته ترس و اضطراب از مرگ همیشه در تمام ادوار با آدمی بوده و هست چرا که بند هستی همیشه در نیستی است. انسان زاده می‌شود. زندگی می‌یابد در حالی که یک‌سوی دیگر زندگی و بودن او، نیستی و مرگ است. اما توجه به آن و تحلیل مفهومی آن از اوایل قرن بیستم با آغاز پدیدارگرایی شروع شد و بعد از جنگ جهانی دوم با تردیدها و سؤال‌هایی که در عملکرد و حاصل دوران

مدرن که عمده حاصلش دو جنگ جهانی و گسترش سلاح‌های جنگی و ابزار سلطه‌گری شده بود به اوج خود رسید. در همین راستاست که سارتر به تعریف بودن می‌اندیشد. رولان بارت مرگ مؤلف را اعلام کرده و صفر نوشتار را منتشر می‌سازد و فیلسوفان دیگر با تکیه بر اندیشه‌های ویتگنشتاین که تلاش داشت به پایان فلسفه برسد. فلسفه زبان را در کنار ساختارگرایی مطرح می‌سازند و پست‌مدرنیسم مورد توجه بیشتر قرار می‌گیرد. البته با این تأکید که دوران فراصنعتی و زیستن و شدن اجتماعی زیستن و بودن و فرهنگی دیگرسان را می‌طلبد که انسان روزگار حال و آینده باید بدان مهیا شود. اگرچه پایان یک دوران اعلام شده اما همه به دنبال اندیشه و فکر و روزگار و زیستن دیگرسانند. جهانی تازه با فرم و اندیشه تازه که در آن زیستن آدمی معنایی دیگر داشته باشد و اضطراب و ترس از مرگ دیگر نه حاکم بر اندیشه بلکه مفهوم و معنایی دیگر باید. و شاید هم ترسی از مرگ نباشد و برای همین انسان حال و آینده در اندیشه اسطوره‌های تازه‌اند. اما اسطوره‌های تازه برای چه؟! وقتی پایان تاریخ اعلام شده! و دنیا در انتظار نظم و فرم تازه است چه نیازی به اسطوره‌های تازه است؟ در این عصر تازه که عمر همه چیز بسیار کوتاه و در درون تکثیر و تکثر معناها محو شده و زیستن آدمی، بودن و شدنی دیگرسان می‌طلبد. مسئله اسطوره و اسطوره‌سازی حتی به شکل موقت هم چه ضرورتی می‌تواند داشته باشد؟ آیا با تغییر شکل زیستن، تفکر و منش و خصلت آدمی تغییر نکرده است؟ و یا هنوز هم با اضطراب مرگ و ذهنیت مرگ‌اندیش به سر می‌برد؟

اسطوره را داستانی مقدس و همچنین رؤیای جمعی گفته و تعبیر کرده‌اند. رؤیای جمعی از جهت آرزویی و حسرتی و یا خواسته و آمالی که شکل می‌گیرد و به تعبیری دیگر اسطوره رؤیای فردی است. داستانی مقدس که به جمع سرایت و رؤیا و خواسته جمعی می‌شود در انجام شدن کاری و این شدن، شدن اجتماعی و تاریخی را همراه دارد اگرچه تاریخ آن پوشیده و مه‌آلوده است.

اما رؤیای فردی چیست و رؤیای جمعی چه؟ چه‌گونه اسطوره‌های آفریده می‌شود تا شدن اجتماعی و یا آرزو و حسرتی را در گذار تاریخی بیان و تثبیت نماید؟

نخست باید بگوییم یکی از مشکلات عمده در تعبیر و تفسیر معنای اسطوره و افسانه است که عموماً همسان و گاه آمیخته و نزدیک به هم معنا می‌شوند و این سؤال دائم در اذهان طرح می‌شود که پس فرق میان اسطوره و افسانه چیست؟ اگر در بیان و جملاتی کوتاه بخواهم تفاوت عمده افسانه و اسطوره را شرح دهم به قرار زیر خواهد بود.

۱. افسانه آفریده و پرداخته شده براساس آرزو و آمال فرد و یا مردم جامعه‌ای است که پایان آن مشخص و عموماً در ستیز نیکی و بدی است... اما اسطوره برخاسته و شکل گرفته غیرارادی فرد و یا مردم جامعه‌ای است در گذار سرنوشت و خواسته و آرزوهای تاریخی که انجام و پایان آن مقدر و مشخص نیست.

۲. هر دو افسانه و اسطوره ممکن است آفریده فردی باشند که به باور ذهنی و

فرهنگی مردم جامعه‌ای برسند با این تفاوت که افسانه بیشتر نقش فرهنگی دارد تا باور و نقش تاریخی و ایمانی.

۳. جهان و افراد و شخصیت‌های افسانه غیرواقعی و ناملموس و غیرتاریخی‌اند یعنی بر آن‌ها زمان حاکم نیست اما جهان و



کارل پوپر



کارل پوپر

انسان‌ها و شخصیت‌های اسطوره حقیقی، ملموس و تاریخ‌مندند بدین‌گونه که هر زمانی اسطوره خود را ساخته و نقش تاریخی آن را فراروی مردم زمان خود قرار می‌دهد.

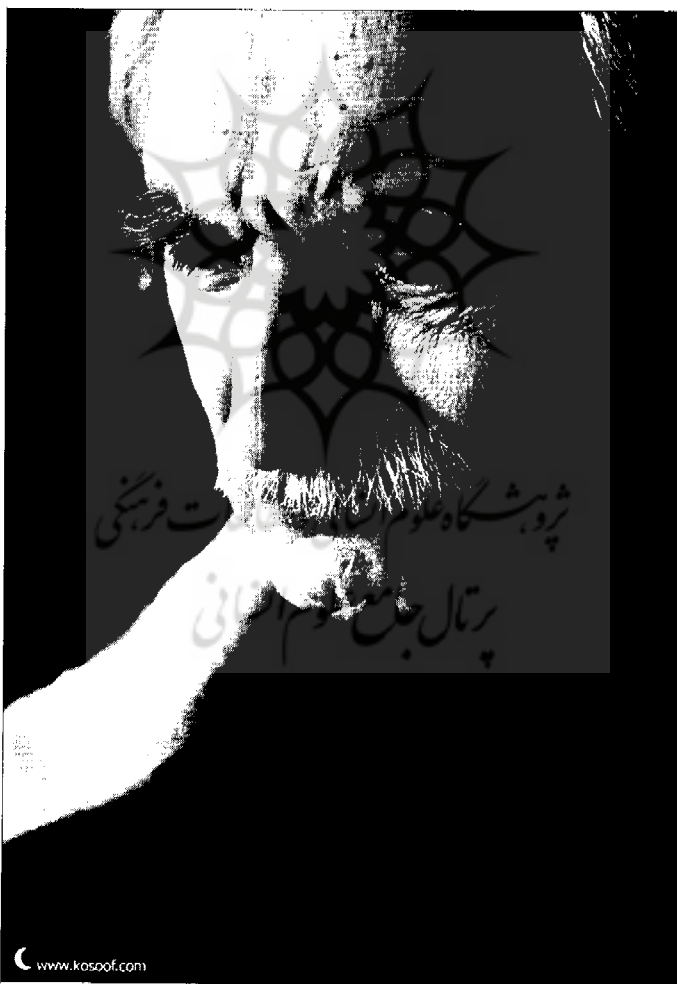
۴. در افسانه، قهرمان‌های افسانه‌ای بیش‌تر افراد حمایت شده‌ای هستند در انجام کاری که پایان آن هم مشخص است یعنی پیروزی نیکی بر بدی. اما در اسطوره، قهرمان و یا شخصیت اسطوره‌ای نه حمایت شده است و نه می‌تواند از آن حمایت کرد. او را نه سرنوشت بلکه مسئولیت انجام کار تاریخی است که در انجام آن شکل گرفته و پایان کار و رسالت تاریخی او مشخص نیست.

با این پیش‌درآمد و مقدمه به بحث اصلی در زودمرگی اثر و نویسنده می‌پردازم که در سرزمین ما ایران رواج دو چندان دارد و پرسش این است که آن چیست و علت آن چه؟! و

در چیستی رمان و شعر:

نخست می‌خواهم این سؤال را طرح کنم که آیا نویسنده و شاعر اسطوره‌آفرین و افسانه‌ساز جامعه خود هستند؟ و یا

برخاسته و تنیت یافته از شالوده فرهنگ متأثر از اسطوره‌ها و افسانه‌های سرزمین خود؟ که با بازآفرینی شکل و جهانی دیگر از افسانه‌ها و یا اسطوره‌ها به تداوم فرهنگی در جریان زیستن در عرصه و زمانه خود به روح بی‌بسته اجتماعی و تاریخی مردم سرزمین‌شان در شدنی دیگر باید پاسخ دهند تا به ثبت در ذهن تاریخی جامعه خود برسند. پس با این توصیف می‌توان گفت که نویسنده و شاعر با خلق اثر خود روایتی دیگر از هستی، زیستن و جامعه و جهان اطراف خود می‌سازد که این روایت را می‌توان رمان و شعر نامید. حال آیا می‌توان گفت که رمان هر سرزمینی روایت دیگریست با درون‌مایه و یا شالوده متأثر از اسطوره‌های آن سرزمین که شکل می‌گیرد و یا افسانه دیگریست که ساخته می‌شود و یا این‌که نه! رمان هر سرزمینی روایت دیگریست با



محمود دولت‌آبادی

زبان از زمان و جهان پدیده‌ها و پدیدارهای تازه که هستند و ساخته شده‌اند و ساخته می‌شوند. با توجه به موارد فوق برای ما مشخص می‌شود که وجود و هویت رمان چیست؟ و حال می‌توانیم آن را تعریف کنیم. می‌دانیم که رمان محصول دوران

مدرن است. در تعریف تحلیلی آن اگر به صورت آکادمیک و علمی توجه کنیم. رمان روایتی است که به تفسیر و ترسیم زندگی در شکل گسترده در زمان و مکان با شخصیت‌های گوناگون در وضعیت و حالت‌های مختلف می‌پردازد.

با این تعریف رمان چیزی است مستقل اما متأثر از همه‌چیز و برای همین تفسیر گذار زندگی در دوران خود است و با این تعریف‌هاست که اکنون می‌توان با مرور تاریخ شکل‌گیری رمان و انواع آن چه در اروپا و چه در امریکا به آگاهی و شناخت روشنی رسید و دریافت که چرا از آن همه رمان و دیگر آثار بسیاری از نویسندگان مطرح در دهه‌های مختلف، فقط تعداد بسیار اندکی از آن‌ها در ضمیر و فکر و حافظه جوامع بر جای مانده است. علت آن چیست؟ فکر کنید به دون کیشوت سروانتس، پدر رمان اروپا که ریشه در حکایت‌ها و افسانه‌های قدیمی با مایه‌های مذهبی دارد و یا رابینسون کروزو و دانیل دیفو که آغازگر رمان با شروع دوران مدرن است. آیا تنهایی رابینسون تنهایی آدم بی حوا در بهشت نیست؟ آیا رمان رابینسون مایه گرفته از اسطوره آفرینش نیست؟ و یا به رمان بینوایان هوگو، تصویر دوربان‌گری اسکار وایلد و یا اولیس جیمز جویس، زمان از دست رفته پروست، جنایات و مکافات داستایوسکی و ده‌ها رمان دیگر ببینید. حتی به ارباب حلقه‌ها و مهم‌تر از آن به هری پاتر، آیا به روشنی زمینه افسانه و اسطوره‌های سرزمین‌های غرب و جهان و همچنین تصویر روشنی از گذار زندگی و جامعه و مردم هم‌عصر نویسنده هر اثر را در آن‌ها نخواهیم دید؟ با این نگاه اکنون اگر بخواهیم وضعیت رمان و جریان ماندگاری مرگ آن و نویسنده آن را در سرزمین خودمان، ایران مرور و کنترل کنیم چه خواهیم یافت؟

#### رمان ایرانی و تقدیر نویسنده:

پرسش تلخ و آزاردهنده‌ای است. هرچه می‌اندیشم و مرور می‌کنم. تاریخ رمان را در ایران بسیار موج و گسسته و نامتداوم و بی‌جریان می‌بینم به عکس شعر که به‌دلیل سابقه و رسالت تاریخی که داشته و دارد و دارای پایگاه شناخته شده اجتماعی و تاریخی و آشنا و مأنوس با زبان و بیان و تفکر فردی و جمعی و دارای جریان‌های تعریف شده مشخص است و می‌بینیم که با ورود مدرنیته و طیف‌هایی از آن تحول هم می‌پذیرد که طبیعی است و پاسخ به حیات و جریان گذار تکامل تاریخش است.

اگر رمان را محصول دوران مدرن بدانیم. این سؤال پیش می‌آید که ما در شکل‌گیری مدرنیته حداقل در سرزمین و حوزه سرزمینی فرهنگ خود چه قدر نقش داشته‌ایم؟ چه قدر در تولید فکر و اندیشه و علم در منطقه و در سطح جهان نقش ایفا کرده‌ایم؟

متأسفانه پاسخ در حد صفر است. چرای آن هم مشخص است. با کمی تأمل در تاریخ و گذشته سرزمین‌مان در می‌یابیم که بعداز حمله مغول اندک توش و توان حیات و زندگی شهری و رونق اجتماعی که در سرزمین ایران مانده بود به یک‌باره ویران و نابود و برچیده می‌شود. به‌طوری‌که به‌مدت بسیار طولانی می‌توان گفت تا ۳۰۰ سال دارای زیست عشیرتی و روستاوندی



سیمین دانشمند



صادق هدایت

پراکنده هستیم و از انقضای تاریخی فرهنگی طولانی برخورداریم. فقط از دوران حکومت صفویه است که دولت ملی و توجه به شهرنشینی و علم و فرهنگ دوباره رونق می‌گیرد. البته این دوره نیز چندان پر دوام نیست و به‌دلیل دیوان‌شعر، حکایت‌ها و افسانه‌های اندک و پراکنده در جامعه‌ای عشیرتی و روستایی تک محصولی فقیر با اندک شهرهای بی‌سامان. اگر در اواخر دوران حکومت بسیار آسیب‌زای قاجار با ورود و تأثیر اندک هوای مدرنیته و تحولات متأثر از آن جامعه ایران مصمم به تغییر و دگرگونی با انقلاب مشروطه می‌شود به‌دلیل همان نیاز اجتماعی و رونق‌گیری زندگی شهری و طبقه متوسط است و بعد مشروطه است که نقد گذشته و تفکر به مسائل متخلف و آفرینش رمان طرح و مورد توجه قرار می‌گیرد اما حاصل آن به‌دلیل ساختار معیوب جامعه و فضای اجتماعی و میزان سواد مردم و نوع و تعداد آثار تولید شده با نوع ادبیاتی که دارند بسیار اندک است و چندان قابل توجه نیست و عموماً پراکنده و اکثراً به جز تعداد بسیار معدود از ذهن و خاطره و یاد و کتابخانه‌ها رفته‌اند. اگر جمالزاده برای تغییر روال نوشتن و با نوآوری در زبان و ارائه سبک نو (یکی بود و یکی نبود) و یا (صحرائی محشر) را می‌نویسد هدفی جز روشن‌سازی و ارائه راهی نو ندارد و برای همین در زمان و زبان باقی می‌ماند و اما بسیار آثار دیگر که در همان سال‌های اول انتشار، در حوزه محدود طبقات اجتماعی خاص مطرح بوده‌اند، بعد از مدت کوتاهی از یادها رفته و دیگر چیزی و نام و نشانی از آن‌ها نمانده است.

بعد از مشروطیت به‌خصوص از ۱۳۰۰ به بعد آثار اندکی تولید شده که بسیاری‌شان چندان قابل تأمل نیستند و نمی‌توان آن‌ها را رمان نامید حتی اثر برجسته‌ای چون (بوف کور) صادق هدایت را که با همه تأثیرپذیری از فرهنگ و گذار زندگی مردم ایران و سمبل‌های فرهنگی جامعه، باز از لحاظ ساختاری، باز از لحاظ ساختاری، ویژگی سوز و متن و فراخوانی ترکیبی به‌خصوص از لحاظ ترکیب‌بندی و زبان و زمان چندان در قالب رمان قرار نمی‌گیرد و در نهایت شاید بتوان آن را یک داستان بلند با زبان و متن خاص نامید که متأثر از آثار سوررئالیست‌ها در دوران رونق سوررئالیسم اروپاست (م، فرزانه) در خاطراتش به این نکته اشاره دارد که چندین بار با هدایت به تماشای فیلم‌های سینمایی سوررئالیستی رفته و هدایت با او بسیار از این مکتب و تأثیر آن گفته حتی از کافکا و آثارش و اولیس



جویس هم به تأکید در تأثیری که بر او نهاده‌اند یاد می‌کرده (حقیقت این است که برای رونق یک پدیده نیاز به وجود پدیده‌های دیگر است). جامعه شهری با طبقه اندک تحصیل‌کرده و درس‌خوانده نیازمند عوامل رونق مدرن است پس به چاپخانه، مجله و رمان و... نیازمند است. در همان سال‌های آرامش بعد مشروطیت مطابق خواست جامعه و نیاز و وضعیت زمان اکثر آثاری که نوشته می‌شوند یا رئالیست اجتماعی هستند و یا رمانتیک ابتدایی و اگر توجه شود تا دهه چهل اکثر آثار نوشته شده بیش‌تر در قالب داستان بلند و کوتاه و شعر است. تعداد اندکی رمان نوشته شده که در اندک زمان بعد از انتشار از یادها رفته و فراموش شده‌اند.

رمان رابعه نوشته حسینقلی مستعان در زمان انتشار به‌صورت پاورقی در مجله تهران مصور به سال‌های (۱۳۲۸ - ۱۳۲۷) تأثیر و شور فراوانی آفرید.

مستعان تبدیل به یک نویسنده برجسته تأثیرگذار شده بود. و حالا مستعان کجاست؟ نویسنده‌ای که می‌توانست بالزاک

ایران باشد آیا در قید حیات است، یا؟ چند نفر از او خبر دارند؟ رمان رابعه در چه وضعیتی است؟ در کجای طبقه‌بندی ادبیات داستانی و رمان پذیرفته شده جامعه ما قرار دارد؟ و دیگر آثار او چه شده‌اند و همچنین رمان پاورقی (امشب دختری می‌میرد) نوشته ارونقی کرمانی در زمان خود که بسیار مطرح بود چه شده و کجاست؟

مثالی دیگر جای خالی سلوچ (محمود دولت‌آبادی) یکی از برجسته‌ترین نویسندگان سرزمین ماست. پاسداشت حرمت او واجب است و واجب‌تر از آن توجه به آثار و نقد آثار اوست. چرا که به اعتقاد من دولت‌آبادی نماینده فکری یک دوره و پل گذشته و حال است و آثارش هم همین‌طور. تحلیل پدیدارشناختی آثار، فکر و شخصیت دولت‌آبادی گشودن نقد یک دوره فکری از تاریخ فکر و فرهنگ به‌خصوص رمان ایران است و از سویی نگاهی ژرف به تحول و جریان دگرذیسی رمان ایران است. من در حال فراهم آوردن مقدمات مقاله‌ای تحلیلی بلند در نقد دولت‌آبادی و آثار او به همراه دانشجویانم هستم. قصد دارم با دولت‌آبادی همان کاری را انجام دهم که سارتر با فلوربر در تحلیل آثار فلوربر کرد و اگر کسانی بگویند که از دولت‌آبادی باید گذشت. پاسخ من این است که نه، نباید از او گذشت باید فکر و ذهن او را پوست کند و کالبدشکافی کرد و به نقد علمی و اساسی فکر و حس و زبان او و آثار او پرداخت. (جای خالی سلوچ) در حقیقت پی‌آمد رمان پر حجم کلیدر است که در سال ۱۳۵۸ منتشر شده و تاکنون به چاپ‌های مکرر رسیده است و موضوع آن روابط زیستی و اجتماعی و گذار زندگی و مسائل مردم خوش‌نشین و فرودست در یک آبادی دور است و تمام شخصیت‌های رمان از همان طبقه روستایی و حاشیه‌نشین هستند.

دولت‌آبادی از لحاظ ویژگی کار و قشر اجتماعی نویسنده رئالیست جامعه روستایی و عشیرتی سرزمین ایران است و مفسر فرهنگ و اسطوره و آمال و آرزوهای آنان. طبقه و جامعه‌ای که در حال دگرگونی و تقویت است. اما بدان‌گونه که دولت‌آبادی از زندگی و مسائل آن‌ها روایت و توصیف و ترسیم می‌کند. چنان مردمی نمی‌توانند در جهان معاصر مورد پذیرش باشند و نمی‌توانند خود را با عصر کنونی تطبیق داده و جزیی از آن شوند مگر فرهنگ و عادت رفتاری و نوع زیستن کنونی خود را تغییر دهند که در آن صورت نیز



محمدعلی جمال‌زاده

دیگر چنان مردمی وجود نخواهند داشت. البته تمام خواست و هدف دولت‌آبادی هم همین است توجه به گروه و قشری که مردم حاشیه و در حال زوال هستند و برای همین نمی‌توانند مورد توجه قرار بگیرند و چون هم‌عصر زمانه نیستند. رمان سووشون سیمین دانشور و شازده‌احتجاج گلشیری با همه برجستگی و بیان مسائل و تصویرگری به دلیل پهلو زنی به سیاست و عام نبودن سوژه و موضوعیت مسئله برای تمامی ادوار و زمان گرفتار ایستایی شده‌اند و وقتی اکنون آن‌ها را مطالعه می‌کنی درمی‌یابی که موضوع آن‌ها دیگر مال اکنون تو و ما نیست و همین‌طور رمان (دل و دلدادگی) شهریار مندنی‌پور که گرفتار زبان است و (طوبا و معنای شب) و (عقل آبی) پارسی‌پور که گرفتار تعریف خود هستند و فلسفه‌ای که

باید تعریف کنند و دیگر رمان‌های نویسندگان دیگر نیز همچنین. باز این سؤال مطرح می‌شود راستی علت چیست؟ چرا هنوز رمان سترگ و حقیقی سرزمین ایران که مفسر حیات و فرهنگ و گذار زندگی تمام مردم فلات ایران باشد آفریده نشده. شاید در آینده آفریده شود و شاید هم با گذر زمان تغییر روند زیست و دگرگونی همه‌چیز دوران رمان هم به سر آید. اما باز این سؤال مطرح می‌شود که چرا بسیاری از نویسندگان سرزمین ما بعد از آفرینش چند اثر منزوی شده یا در تنهایی و عسرت عمر گذرانده‌اند و یا ره به غربت کشیده‌اند...

هدایت. غزاله علیزاده و... خودکشی کرده‌اند، صادق چوبک، جمال‌زاده در غربت در خانه سالمندان بی‌کس و همدم مانده و مرده‌اند. بیست و اندی سال پیش در زمانی که جمال‌زاده هنوز با وجود پیری از هوش و توان جسمی برای اداره خود برخوردار بود به حضور آن بزرگوار رسیدم. جوان بودم و دانشجو، شاعر و نویسنده که رؤیا و خواسته‌های دیگران داشتم.



آن پیر بعد از ملاحظه نمونه‌ای از کارهای من و گفت‌وگو در مسائل هنر به‌خصوص شعر و رمان و ضرورت تغییر و تحول در آن‌ها به تأکید گفت که رمان حقیقی یک سرزمین باید از سطح عادی جامعه به اعماق و روح آن جامعه توجه کند و از آن برخاسته باشد و من دریافتم که همان اثری که تصویر تمام‌نمای زندگی و هستی مردم یک جامعه باشد. روایتی با سوژه و زبانی دیگر ارائه دهد که لذت بودن و خوانش را از اعماق خود بر دل و جان همه نهد و همه مردم، مرد و زن، پیر و جوان، خود را در آن یابند. حال شاید سؤال شود این اثر چرا نوشته نمی‌شود و این امر چرا روی نمی‌دهد؟ و چرا با مرگ هر اثر، نویسنده هم می‌میرد و چرا رمان و نویسنده ایرانی گرفتار زودمرگی هستند؟ در پاسخ باید گفت بالاخره رمان‌های خوب آفریده خواهند شد. آثاری که در سطح روح فرهنگی ملت ایران باشد و معرف تاریخ و رخساره فرهنگی سرزمین ایران. اما اگر سؤال شود کی؟ جواب این است؛ باید منتظر ماند تا جامعه ما کی و چه وقت بی‌تفاوتی و نازایی و سترونی خود را زوده و کنار خواهد نهاد و مدیریت جامعه (دولت و حکومت) به هنر مخصوصاً شعر و رمان و توجه به گسترش زبان و فرهنگ اهمیت قائل شده و اقدام به حمایت و سرمایه‌گذاری کند. اگر آثار سرزمین ما جهانی نمی‌شوند دلیلش را باید در عدم توجه و حمایت حکومت، بی‌اعتنایی مردم و عدم توجه و مطالعه آن‌ها دانست به‌طوری که میزان تیراژ کتاب برای مردم جغرافیای یک فلات با اقوام مختلف و در کشورهای مختلف به عدد اسفناک هزار و یا پانصد نسخه رسیده است که جای بسی تأسف و سؤال دارد و علت اصلی آن در بی‌توجهی مردم و عدم علاقه آن‌ها به مطالعه است و تنها راه نجات هم در توجه مردم است و برای جلب توجه مردم و جلب حمایت و تشویق و علاقه‌مند کردن آن‌ها نیاز به آموزش و تربیت بهتر و مناسب است. اکنون این سؤال پیش می‌آید در مدارس ما در برنامه‌های آموزشی و کتاب‌های درسی ما چه قدر به زبان فارسی و به‌خصوص هنر و ادبیات معاصر توجه شده است. آموزگاران چه قدر با ادبیات معاصر و به‌خصوص شعر و رمان و مفهوم و فلسفه آن و جهان نویسندگان آشنا هستند. همچنین در دانشگاه‌ها به‌خصوص در دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی توجه و آشنایی با هنر و ادبیات مدرن چه‌گونه است در چند دانشگاه ما دوره‌های فن نویسندگی، نقد و فلسفه هنر و... برگزار است، چه تعداد کارگاه شعر و شاعری و نویسندگی و نقد و معرفی رمان و داستان کوتاه و... در سطح مملکت فعال است؟ باید با تأسف بگویم که بسیار اندک در حد هیچ و در جوار این مسائل نشریات تخصصی هم بسیار اندک و در صورت فعال بودن مدام زیر نظر هستند با چنین وضعی میزان آگاهی و توجه و مطالعه رمان و شعر و کلاً کتاب هم اندک خواهد بود. یعنی سیستم آموزشی ما مردم جامعه را راضی و علاقه‌مند به مطالعه تربیت نمی‌کند. اگر مواردی که برشمردم فعال و پویا در کار بودند مسئله مطالعه و توجه به شعر و رمان صد چندان می‌شد و در اثر توجه و استقبال مردم نویسنده و شاعر هم خشنود و امیدوار به کار خود ادامه می‌داد و نه این‌که دلسرد به انزوا می‌رفت و گرفتار زودمرگی می‌شد. و مورد دیگر که مهم‌ترین است، خود نویسندگان جامعه ما هستند. متأسفانه بسیاری از نویسندگان ما با وجود استعداد خوب و پر شگفت از لحاظ دانش عمومی و روز و شناخت فلسفی و هنری و نیازمند مطالعه بسیار هستند.

نویسندگان از جنبه روان‌شناسی اجتماعی و قومی و فرهنگی و رفتاری تماماً از الگوهای ذهنی خود در آفرینش رمان و شعر پیروی می‌کنند که می‌باید مورد پذیرش جهان امروز باشند که متأسفانه نیستند و مهم‌تر از همه به یاد داشته باشیم که نوع نگاه و نگرش در ادبیات گذشته چیزی دیگر بود و امروز چیزی دیگر است. نگاه نویسنده امروز با پس‌زمینه دانش فلسفی و جهان‌بینی و زیباشناسی خاصی را که در هنر و اثر خود خلق می‌کند به دنبال رسیدن به زیبایی محض است. اگر این جهان‌بینی و زیباشناسی فراگیر و بدیع باشد اثر او هم فراگیر خواهد شد.

هر نویسنده‌ای در هر جای جهان که می‌نویسد انتظار توجه و خوانش و نقادی خود را دارد اما وقتی در جامعه در خودفرورفته ما اثری در تیراژ محدود انتشار می‌یابد و چندان توجهی بدان نمی‌شود. توگویی که اتفاقی روی نداده، چند ماه کتاب در ویتترین کتاب‌فروشی‌ها و قفسه کتابخانه‌ها هست و بعد دیگر هیچ. سؤال خواهد بود چه شد؟ هیچ. چند نقد نوشته شد هیچ؟ چه قدر درآمد داشته‌ای هیچ؟ حاصل این همه تلاش چه بوده، هیچ؟ و این هیچ، هیچ‌ها، آفت جان و روح نویسنده می‌شود که زودمرگ شود. و او درست در ساعت مرگ اثر می‌میرد. □ \* شاعر، نویسنده و پژوهشگر